



در تاریخ هفتم دی ماه ۱۳۹۲ زمانی که دکتر سید علی اصغر غروی به دلیل درج مقاله «امام پیشوای سیاسی یا الگوی ایمانی؟» همچنان در زندان اوین بسر می‌برد، سایت رویش نیوز مطلبی سرتاسر کذب و تهمت نسبت به وی و پدر ایشان علامه آیه الله سید محمد جواد غروی منتشر می‌نماید، تحت عنوان «[غروی رساله عملیه جنایات باند سید مهدی هاشمی؛ پشت پرده حملات مریدان منتظری به آیه الله مکارم](#)».

اکنون مجالی دست داده است تا دکتر غروی به پاره‌یی از این اتهامات پاسخ دهد. متن زیر از جمله آنها است.

کلیدواژه‌ها: سید علی اصغر غروی - سید محمد جواد غروی - سید مهدی هاشمی - آیه الله شمس آبادی - آیه الله خمینی - نماز جمعه

- ۱- مطالبی را که خبرگزاری یا سایت رجا نیوز و به تبع آن رویش نیوز پیرامون ارتباطات سید مهدی هاشمی با مرحوم آیه الله سید محمد جواد موسوی غروی نوشته است، ضمن آنکه متضمن کذب و تهمت و افتراء و بهتان است، مطالب جدیدی هم نیست. مخالفان آیه الله غروی از دیرباز، یعنی از دهه بیست به این سو، جبهه متحدی در سلک روحانیت سنتی بوده‌اند، که با توسل و تمسک به خرافات دخیل در دین، عموم مردم، مخصوصاً بی‌سواد و کم‌سوادها در آن روزگاران را، بر ضد ایشان تحریک می‌کردند، و رفته رفته آنقدر عرصه را بر ایشان تنگ نمودند که سرانجام در اول مرداد ماه ۱۳۵۰ شمسی مرحوم غروی، عصر جمعه، که یکی از جلسات معمول هفتگی بود، در مسجد جوبشاه اصفهان (بهشتی فعلی) منبر رفت و پس از تشریح مبانی اندیشه خود و تبیین اصول قرآنی و روایی آن و ارائه بیلابنی از عملکرد سی ساله‌اش، با منبر خداحافظی کرد. این سخنرانی تحت عنوان «وداع با منبر» بر روی سایت ارباب حکمت درج شده است.
- ۲- یکی از مخالفان سرسخت مرحوم غروی آیه الله شمس آبادی بود. پس از قتل ایشان زمینه مناسبی برای تشدید حملات بر ضد غروی فراهم آمد. ساواک هم در آن روزها آمادگی داشت تا از طریق دستاویزهای منتسب به روحانیت و مردم، بیشتر مرحوم غروی را تحت فشار قرار دهد. با اینکه ایشان از سال ۱۳۵۰، یعنی حدود ۵ سال بود که دیگر منبر نمی‌رفت، اما نماز جمعه را به هر شکلی اقامه می‌نمود. مقامات امنیتی هم در آن ایام خوشحال بودند که حادثه‌یی پیش آمده است تا بتوانند بهانه مردم پسندتری برای بدام انداختن غروی داشته باشند. در هر حال چند ماه از قتل آقای شمس آبادی گذشته بود، ایشان در اوائل سال ۱۳۵۵ بقتل رسیدند، اما اواخر آبان و اوائل آذر ماه همان سال دادگاه سید مهدی هاشمی، که در این مدت در زندان اصفهان بسر برده بود، تشکیل شد. روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و آیندگان متن دفاعیات سید مهدی را بچاپ می‌رساندند. در دو عنوان، روزنامه‌های مذکور نوشتند: «غرویون عامل قتل



شمس آبادی» و نیز «هدفیون قتل آقای شمس آبادی را بعهده گرفتند». دادگاه در چند نوبت تشکیل شد. دادستان وقت، تا جایی که بیاد دارم شخصی بود به نام «زهتاب» که نمی‌دانم در قید حیات است یا نه. در کیفرخواستی که ایشان تنظیم کرده بود، چون خود نیز از مخالفان سنتی آیه الله غروی بود، نام ایشان را هم جزو محرکان قتل و شرکاء در جرم آورده بود. مرحوم والد در یک جلسه دادگاه، بناء به احضاریه‌یی که به دستشان رسیده بود، شرکت کردند و از خود دفاع نمودند و کلاً توسط قاضی پرونده تبرئه شدند. و این در حالی بود که سید مهدی هاشمی در اقرار خود نوشته بود و در یکی از جلسات دادگاه نیز گفته بود که از منبرها و سخنرانیهای مرحوم غروی بهره گرفته و نیز گفته بود که برخی از آراء ایشان شاذ بود. سید مهدی هاشمی، به سه بار اعدام محکوم شد، اما هیچ یک از موارد اتهامی او که جرم محرز و قابل تعقیب و عقوبت شناخته شده بود، تبعیت از اندیشه‌های مرحوم غروی نبود.

۳- سید مهدی پس از محکومیت نامه‌هایی را از زندان به علماء و مراجع بزرگ وقت نوشت و جالب اینکه همه نامه‌ها را شهربانی وقت به دست همه علماء مخاطب رسانید. از جمله کسانی که مقصد و مخاطب نامه‌ها شدند، حضرات آیات عظام، قمی و میلانی در مشهد، مرعشی، گلپایگانی و شریعتمداری در قم، ارباب و غروی در اصفهان بودند. حتماً علماء دیگری هم بوده‌اند که من بیاد ندارم. در این نامه‌ها سید مهدی دلالتی بر بی‌گناهی خود آورده بود و از مراجع مذکور استمداد جسته بود. در هر صورت پرونده به دیوان عالی کشور رفت و تا پیروزی انقلاب در آنجا متوقف شد. علت توقف را قضاة آن دوران حتماً می‌دانند.

۴- انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، و سید مهدی هاشمی هم همراه با سایر زندانیان سیاسی و غیر سیاسی آزاد شد. دسته بندیها و تنازعات بر سر تقسیم غنائم انقلاب و احراز مناصب آغاز گردید. حقیر با مرحوم آیه الله طالقانی در اوائل تیرماه سال ۱۳۵۸ ملاقات کردم و پیرامون ضرورت اقامه نماز جمعه صحبت کردم و از تاریخچه مذاکراتی که در شامگاه سوم آبان سال ۱۳۴۳ مرحوم والد با آیه الله خمینی داشتند مطالبی را به سمع ایشان رساندم. آیه الله طالقانی گفتند من با امام ملاقات می‌کنم و در این خصوص هم صحبت خواهم کرد. اواخر همان هفته حکم آیه الله خمینی در نصب آیه الله طالقانی به امامت جمعه تهران منتشر شد.

۵- اما در سیام خرداد سال ۱۳۶۰ به نماز جمعه مرحوم والد حمله شد و گروهی که با موتور سیکلت و وانت بار و چند می‌نی‌بوس خالی برای حمل دستگیرشدگان با زنجیر و چماق و پنجه بکس، قریب به یکهزار و پانصد نفر نمازگزار را مورد آزار و ضرب و شتم قرار دادند، از جمله برادر آیه الله غروی را. پنج نفر از فرزندان آیه الله، خواهران و برادران اینجانب هم بازداشت و به مقر سپاه در خیابان کمال اسماعیل اصفهان منتقل شدند.

۶- همه این وقایع در حالی اتفاق می‌افتد که سید مهدی هاشمی در رأس یکی از مراکز مهم حکومتی است، یعنی سازمانهای آزادی بخش جهان و بسیار مورد وثوق، ولی بنیان گزار نماز جمعه غیر دولتی در ایران، که آن را به عنوان یک فریضه و واجب عینی، و نه تحت عنوان نماز عبادی - سیاسی، اقامه می‌کرده، نمازش مورد تهاجم قرار می‌گیرد و تعطیل می‌شود. البته می‌دانیم که اصلاً با این اسم یعنی عبادی - سیاسی هیچ عبادتی در هیچ یک از مذاهب اسلامی وارد نشده است، نمازی که قبل از داخل شدن وقت شروع می‌شود. یعنی آقایان فقهاء در احکام نماز جمعه نخوانده‌اند که دو خطبه، جزء نماز محسوب است، و همه

- احکام نماز بر آن مترتب است، تا با دو رکعت نماز بعد از آن به جای نماز ظهر بنشیند؟! ۷- در هر حال سید مهدی هاشمی پیش از انقلاب از شیفتگان و پیروان انقلابی آیه الله خمینی بوده و با بسیاری از روحانیون، به جهت اینکه انقلابی نبودند مخالفت می کرده است. اعدام او هم چند سال بعد از پیروزی انقلاب اتفاق افتاد و در محاکمات منتشر شده او هیچ اسمی از آیه الله شمس آبادی برده نمی شود و حکمی هم که در مورد او به اجراء در آمد هیچ ربطی به قتل آیه الله نداشت.
- ۸- آنچه از تهمت و افتراء و کذب بین و تحریف حقایق توسط دو خبرگزاری مذکور آورده شده، همه قابل پاسخ است ولی مطالب جدیدی نیست، ضمن اینکه حکایت از بی اطلاعی در پاره‌یی موارد و کم اطلاعی در مواردی دیگر دارد. در تابستان سال ۱۳۷۷ توسط وزارت اطلاعات وقت نمایشگاهی در هتل عباسی اصفهان به نام پیچک انحراف تشکیل شد، که هدفش تیر خلاص زدن به مرحومین آیه الله حسینعلی منتظری و غروی بود. محور اصلی و مقصد غائی ارتباط دادن این دو مرجع دینی مورد قبول بخشی از مردم ایران با سید مهدی هاشمی و سپس با قتل مرحوم آیه الله شمس آبادی بود. این نمایشگاه به شهرهای دیگری هم برده شد مثل مشهد، همدان و تهران و پس از، به تصور برپاکندگان، آماده سازی اذهان عمومی و افکار قشریون مذهبی، حکم دستگیری مرحوم والد و اینجانب توسط دادگاه ویژه روحانیت صادر و در تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۷۷ به اجراء گزارده شد. به محل برگزاری نماز جمعه‌یی که قرار بود اینجانب آن را اقامه نمایم و در منزل شخصی حاج آقا مرتضی اشفاق بود، درست در رأس ساعت ۱۲ ظهر جمعه ۲۹ آبان حمله آوردند. گروهی که تعدادشان نزدیک به نفرات شرکت کننده در نماز بود با دوربینهای متعدد بر سر نمازگزاران فروریختند، از همه فیلم و عکس همراه با یک مصاحبه مختصر شامل معرفی کامل نمازگزار تهیه کردند. خانمی از وحشت هجوم از حال رفت. آقایان اجازه نمی دادند او را به بیمارستان ببرند. سپس مرا به طبقه بالا بردند و حکم بازداشت من و پدرم را ارائه کردند. و شخصی در برابر نمازگزاران ایستاده شروع به معرفی غروی کرد. من در طبقه بالا چون چند پله بیشتر نبود و نزدیک به پلکان مرا نشانده بودند، صدای نصیحت گر را می شنیدم. وی توضیح می داد که اینها وهابی هستند و نباید شما مؤمنان نماز گزار به اینها اقتداء کنید و امثال این سخنان.
- ۹- از آنجا سه نفر با یک اتومبیل پیکان مرا به منزلمان بازگرداندند، و نفرات دیگر تا ساعت ۵ بعد از ظهر در خانه مذکور مانده و نمازگزاران را در محاصره گرفته بودند. گروههای دیگر حداقل به ده نقطه شهر، به منزلهای مختلف که گمان می کردند آثاری از مرحوم غروی وجود دارد، از قبیل کتاب و نوار سخنرانی، مراجعه کرده و آنها را ضبط کرده بودند. منزل ما را هم بررسی کردند و سه وانت کتابهای چاپ شده مرحوم والد را بردند.
- ۱۰- ضمن اینکه آقایان در منزل مشغول بارگیری بودند و تنها یک پسر من که سال آخر دبیرستان بود در خانه حضور داشت و بقیه در حصر همان منزل محل برگزاری نماز جمعه، مرا بر همان اتومبیل پیکان سوار کردند و به میدان انقلاب آورده اول خیابان شمس آبادی متوقف شدند. یکی از آنها پرسید - البته با لحنی بی ادبانه - خانه پدرت کجا است؟ گفتم من نمی دانم، شما اگر می خواهید ایشان را هم بازداشت کنید، باید نشانی خانه را خودتان بدانید. در هر حال زنگ زدند و قرار گذاشتند. وقتی ما به در خانه مرحوم والد رسیدیم سه اتومبیل سواری، هر یک با پنج سرنشین و یک وانت بار برای حمل کتابها از راه رسیدند. من زنگ زدم در باز شد. من به شتاب وارد خانه شدم تا اطلاع دهم که موضوع از چه قرار است. در پشت سر من بسته شد. آقایان گمان بردند من در را بسته‌ام، چند نفر آنها که ظاهراً در این امور دوره دیده بودند، از



سر نرده‌های سر کج پشتک زدند و خود را وسط حیاط خانه گزاردند و در را روی بقیه باز کردند. ساعت حدود دو بعد از ظهر بود، به من دست بند زدند. مرا کنار حیاط، پای دیوار غربی متوقف کردند، خانه شلوغ بود، به جهت بیماری سرطان همسر مرحوم والد، همه وحشت کردند، بیمار هم به حالت بیهوشی رفت که دیگر به هوش نیامده بود و چند روز بعد از دنیا رفته بود و در زندان به من اطلاع دادند و مرا به مجلس ختم آوردند. سفره ناهار را گسترانیده بودند، در هر حال مرا به داخل اتومبیل منتقل کردند و حدود سه ربع ساعت معطل ماندم تا به زندانم بردند و ۴۳ روز در انفرادی و جمع محدود بودم. در آن موقع گویا به جهاتی از بازداشت پدر منصرف شده بودند، یکی بیماری همسر ایشان و دیگری کهولت سن خود ایشان که در آن وقت ۹۳ سال داشتند.

۱۱- دادستان دادگاه ویژه روحانیت شخصی بود به نام قاسمی از اهالی جرقویه (گرکوهه) اصفهان. دشمنی شخصی و دیرینه‌یی با مرحوم پدر داشت. روزی که مرا برای آزادی با قرار وثیقه به دادگاه ویژه بردند، ایشان گفت: شرط آزادی شما این است که پدرتان را متقاعد کنید به دادگاه بیاید. گفتم: شما مأمور دارید بفرستید ایشان را بیاورند. گفت: ایشان در تهران هستند و ما جای ایشان را نمی‌دانیم. گفتم من چند روز پس از آزادی به تهران می‌روم و محل سکونت ایشان را به شما اطلاع می‌دهم. زیرا ایشان حتماً برای معالجه رفته‌اند و هراسی از دستگیری و محبوس شدن ندارند. اگر شما برای آبروی نظام ارزشی قائل نیستید، اشکالی ندارد، اقدام فرمایید.

۱۲- من روز ۱۳ دیماه، پس از چهل و سه روز آزاد شدم، بازجوی اینجانب که خود را عبداللهی معرفی کرده بود، به طور متوسط هر سه روز زنگ می‌زد که چرا به تهران نرفته‌ای؟! سرانجام اواخر دیماه به تهران رفتم، مرحوم والد در تهران در منازل فرزندان و دوستان سکنی می‌گرفتند. در آن ایام در منزل مرحوم حاج عباس واعظی بودند. این منزل در خیابان شریعتی، میثاق پنجم بود. پدر در آنجا بستری بودند. نشانی را به آقای قاسمی دادم تا ترتیب بازداشت مرحوم والد را بدهد.

۱۳- یک روز بعد از ظهر از روزهای اوایل بهمن ماه، که پدر را نزد پزشک برده بودیم دو نفر جوان به منزل مرحوم حاج واعظی مراجعه می‌کنند و می‌گویند از دادگاه ویژه آمده‌اند. ما گفته بودیم که اگر آمدند، بگویند صبح فردای آن روز مراجعت کنند. ساعت ۹ صبح فردا همان دو نفر آمدند. من، یکی از برادران، دو داماد حاج آقا و صاحب خانه حضور داشتیم. دو جوان مذکور چند دقیقه‌یی با پدر صحبت کردند و سپس به دادگاه ویژه روحانیت تهران زنگ زدند که این شخص به حدی مریض است که باید با آمبولانس او را بیاوریم. آنها پاسخ دادند که باید با آقای قاسمی هماهنگ کنیم. مجدداً زنگ زدند که فعلاً از بازداشت ایشان صرف‌نظر کنید. آقایان خداحافظی کردند و رفتند.

۱۴- در طول مدتی که بازداشت بودم، به طور مشخص سی و پنج روز آن، صبح و عصر از من بازجویی شده است به طور تقریب بین پانصد یا ششصد صفحه مطلب نوشته‌ام. همه تفتیش عقایدی که به نص صریح قانون اساسی ممنوع است. از همه چیز پرسیدند که حتی برخی از آنها مکتوب هم نشد، مثل این سؤال که آیا شما دست بسته نماز می‌خوانید یا دست باز؟! اما حتی یک سؤال هم از سید مهدی هاشمی و ارتباط با مرحوم والد نشد. حتی پرسیدند آیا او را می‌شناسی یا نه؟!.

۱۵- نتیجه آنکه آقایان خود به خوبی می‌دانند قضایا از چه قرار بوده، و آنقدر برایشان واضح است که حتی یک سؤال هم نمی‌توانند مطرح کنند. پرونده پیش از انقلاب مرحوم غروی را معدوم کرده‌اند، زیرا

شاکیان او به ساواک بیشتر از روحانیون آن عصر بوده‌اند. اگر در آن موقع یعنی پیش از انقلاب یکی دو ابزار برای مخالفت داشتند، ولی امروز با تمام امکانات و تجهیزات به میدان آمده‌اند.

۱۶- نویسنده یا نویسندگان خبرگزاریها مذکور که هیچ نام و نشانی از خود نداده‌اند در بند اول مکتوب خود که تحت عنوان «سید محمد جواد غروی را بیشتر بشناسیم» نگارش کرده‌اند، می‌نویسند: «ویژگی اصلی تفکرات سید محمد جواد غروی تأکید بر عقل‌گرایی افراطی در دین است» اما هیچ سندی از نوشته‌ها یا آثار صوتی ایشان ارائه ننموده‌اند. اما مرحوم غروی به بنیان‌فکری همه علماء بزرگ و حکماء مسلمان معتقد بود و بر آن پایه نیز اندیشه‌های خود را طبقه‌بندی و مدون ساخته است و آن هم چیزی نیست جز این عبارت که ما حکم به الشرع حکم به العقل و ما حکم به العقل حکم به الشرع.

۱۷- نویسنده از مناظراتی در نایین صحبت می‌کند، ولی نگفته‌اند این مناظره‌ها بین چه کسانی صورت گرفته است. و نگفته‌اند اهالی نایین که نزدیک به یک سوم آنها آقای غروی را به عنوان مرشد دینی پذیرفته بودند، چگونه به اصفهان مهاجرت کردند، و اگر چنین اتفاقی افتاده پس این کسان که هنوز در نایین هستند از کجا آمده‌اند.

۱۸- مطرح شدن تفکرات آیه الله غروی در کِدرگان^۱ (که به غلط آن را قهدریجان نام نهاده‌اند) آنقدر وسیع و پی‌گیر نبوده است که منجر به پید آمدن جناحی در آنجا گردد و اما آنچه را که از سید مهدی نقل می‌کنند که گفته است هفته‌ی یک بار خدمت آقای غروی می‌رفته است، کذب است، زیرا سید مهدی فقط در جلسات عمومی مرحوم غروی را می‌دیده است. مرحوم غروی هرگز چند سال به کِدرگان نرفته است و فقط چند جلسه که حتماً بیش از انگشتان دست نمی‌شود در آنجا منبر رفته است.

۱۹- سید مهدی هاشمی به علت تکثیر و توزیع و اعلامیه‌های آیه الله خمینی و سایر مراجع توسط ساواک در اوائل دههٔ چهل بازداشت و پس از چند ماه زندانی بودن، محکوم به انجام خدمت سربازی می‌شود، حتماً سوابق او موجب می‌شود، علیرغم محکومیتش به سه بار اعدام، پس از انقلاب پیوسته مناصب مهمی را احراز یا اشغال نماید. چرا این منصبها را به دیگرانی که همپایه او یا بیش از او بودند، نداند؟!

۲۰- مرحوم شیخ نعمت الله صالحی پیش و پس از انقلاب هیچ ارتباطی با مرحوم غروی نداشتند و گمان نمی‌برم حتی یکبار هم ایشان را ملاقات کرده باشند. گذشته از این، تقریظ بر کتاب شهید جاوید را مرحومین آیه الله مشکینی و منتظری نوشتند و نه مرحوم غروی. در صورتی که جا داشت اگر مرحوم صالحی متأثر از افکار غروی آن کتاب را نگاشته بود، قبل از هر کس از ایشان طلب تقریظ می‌نمود، ولی همه اسناد موجود و شاهدان زنده گواهی می‌دهند که آیه الله غروی اصلاً در این وادی گام نهاد و خود را درگیر این مباحث نکرد.

۲۱- چرا گفته آیه الله خمینی را که خود نقل کرده‌اند آویزه گوش قرار نمی‌دهند. ایشان روزهای اول انقلاب از همه آحاد مردم با نگرشهای متفاوت خواسته‌اند، از بحثهای اختلاف برانگیز جداً پرهیزند و به سمت توحید قوی حرکت کنند و اینکه چه کسی چه گفته است را کنار بگذارند.

۲۲- در استفتاء مذکور از آیه الله خوئی و امام خمینی، اوصاف شخصی را ذکر می‌کنند و می‌پرسند حکم چنین شخصی با این مشخصات اعتقادی چگونه است؟ و آن دو آیه الله چگونه پاسخ می‌دهند. اولاً هیچ یک از

^۱ - کِدر، گیاه خوشبویی است که مصرف دارویی دارد. «گان» پسوند است به معنای محل و جایگاه چیزی. و کِدرگان که اهالی محل هم به همان نام خوانندش، محل رویش این گیاه بوده است.



مشخصات ذکر شده بر مرحوم غروی انطباق ندارد و از مصادیق بارز کذب و افتراء و تهمت و سب است، ثانیاً اگر پرسیده بودند غروی اینگونه سخن می‌گوید، هرگز ایشان چنین پاسخی نمی‌دادند به جهت شناختی که از مرحوم غروی داشتند و کلاً روش علماء این نبوده است که در مسائل خلافی یکدیگر را تکفیر و تسفیق و متهم به ضلال و اضلال نمایند. باید دید دست چه عوامل داخلی و خارجی پشت طرح این سؤالات در آن شرایط حساس بوده است؟! دقیقاً مثل همین امروز که چه همه هزینه می‌شود برای ایجاد شقاق و تفرقه و چند دستگی و عداوت و جنگ و خونریزی و ترور و کشتارهای دسته جمعی!!

۲۳- نویسنده یا نویسندگان مطالب مذکور، مدعی شده‌اند که غروی مسألهٔ خمس را خلاف اسلام می‌دانست. ولی برای این ادعاء خود هیچ سندی ارائه نداده‌اند. مرحوم غروی در کتاب «فقه استدلالی در مسائل خلافی» یکصد صفحه پیرامون خمس و اینکه از ضروریات اسلام است سخن گفته است. ولی وقتی باب افتراء و تهمت گشوده شود، دیگر جایی برای یک ذره انصاف باقی نمی‌ماند. بیش از این مجال بحث در این قضایا نیست، اما می‌توان از مخالفان اندیشهٔ قرآنی غروی درخواست کرد قدری منصفانه داوری کنند و برای ایجاد آرامش در میان اقشار مختلف جامعه و نیز وحدت بین مسلمانها، مباحث خلافی علمی را با بحثهای علمی پاسخگو باشند، و از حربه‌هایی که قرآن کریم و سنت رسول (ص) استفاده از آنها را شدیداً منع فرموده‌اند پرهیزند.

۲۴- در نوشته مذکور آمده است که «حسن یوسفی اشکوری که پس از اقامت در خارج از کشور لباس روحانیت را از تن خارج کرد...» و این هم خطای تاریخی دیگری است که حاکی از بی‌اطلاعی نویسنده و خبردهنده می‌باشد. آقای اشکوری در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۷۹ بازداشت شد و در تاریخ بهمن ۱۳۸۳ آزاد گردید. از موارد محکومیت او توسط دادگاه ویژه روحانیت، خلع لباس بود. بناءبراین ایشان پس از رفتن به خارج لباس روحانیت از تن دریاورده است.

۲۵- و اما اگر فرض را بر این بگذاریم که سید مهدی هاشمی از شاگردان مرحوم غروی بوده است این سؤال مطرح می‌شود که اگر هر شاگردی راه خطاء بی‌ماید استاد مقصر است؟! پس آیهٔ الله طالقانی در انحراف مجاهدین خلق، و آیهٔ الله خمینی در انحراف اصلاح طلبان (البته به زعم اصولگرایان) و قس علیهذا مقصرند، که البته این یک داوری بس نادرست و غلطی است که می‌توان تا عصر پیامبر پیش رفت و خطاءهای اصحاب او را به پای تعلیمات او نوشت.